اگر احساس خواب به شما دست داد در مکان امنی مانند پارکینگ‌های جاده‌ای خودرو را متوقف کنید و از توقف در شانه بزرگراه خودداری کنید.

امدادرسانی به ۸۱۲ آسیب‌دیده از حوادث در کرمان

معاون عملیات امدادونجات جمعیت هلال احمر استان کرمان از انجام ۲۶ عملیات امدادی و امدادرسانی به ۸۱۲ تن در هفته گذشته خبر داد. محمد حیدری پور گفت: «امدادگران و نجاتگران جمعیت هلال احمر استان کرمان در هفته گذشته ۲۶ عملیات امدادونجات انجام دادند و بر این اساس به ۸۱۲ تن از هموطنان امدادرسانی شد.» وی گفت: «امدادگران و نجاتگران جمعیت هلال احمر موفق به نجات ۱۰ نفر در عملیات نجات و رهاسازی شدند که از این میان ۷ نفر برای ادامه روند درمان به مراکز درمانی منتقل و ۳ مصدوم نیز به صورت سرپایی مداوا شدند.» معاون امدادونجات جمعیت هلال احمر استان کرمان افزود: «۴۰ تیم و ۱۵۶ نیروی عملیاتی با مجموع ۳۲ دستگاه آمبولانس در این امدادرسانی‌ها حضور داشتند.»

عکاسان هلال‌احمری از سیل افغانستان، ایران و سوریه روایت می کنند

مَحرم دل‌های آواره مردم سیل‌زده می‌شدیم!

تهمینه انصاری | سیل که آمد، داســـتان، تحلیل و حرف و حدیث‌های زیادی را پشت سر گذاشت و رفت. آمدنش چند دقیقه طول کشید، اما بعد از گذشت بیشـــتر از ۴۰ روز، هنوز روایت‌های سیل گوش‌به‌گوش و دهان‌به‌دهان میان مردم می‌چرخد. نقالان این روایت، خواه دولتی و خواه مردمی، از بد، خوب، فایده و ضرر این سیل گفتند؛ ضررها و بدی‌هایش خیلی بیشتر، فایده و خوبی‌هایش کمتر. عده‌ای از احیا و جان دوباره زراعت کشـــاورزان گفتند؛ عده‌ای از چندبرابر شدن ذخایر آبی، سالی پربار و رونق تولید. اقلیم‌شناسان هم جاری‌شدن سیل را به فال نیک گرفتند و آن را پایانی بر پدیده خشکسالی که چند سالی است به‌طور جدی از آن سخن می‌گویند، قلمداد کردند. در کنار همه اینها، اما قصه مصیبتی که بر مردم سیل‌زده تحمیل شد، در صدر تمامی این روایت‌ها خبر از داستان قهرمانی و سیل مهربانی می‌داد. مردم قهرمان چادرنشینی که پس از وقوع سیل، به جای زیستن در سرپناهی آرام، با تلی از گل و خاک مواجه بودند، بدون هیچ از حتی هیچ.

راوی این مهربانی کسی نمی‌تواند باشد جز همانی که ساعاتی پس از استقبال تلخ از این حادثه طبیعی بی‌رحم، برای ثبت رنج مردم، خودش را در کنار آنها دیده اســـت. عکاسان هلال‌احمری، از نخستین اعزامی‌ها به مناطق سیل‌زده، همان شاهدان عینی روایت قهرمانی در سیلی هستند که همزمان در ایران، افغانستان و سوریه به‌وقوع پیوست. خواندن روایت سیل در گپ‌وگفت با میرعبدالله راسخ، فائزه کابلی و سامر ابوالوی سه عکاس هلال‌احمری از افغانستان، ایران و سوریه خالی از لطف نیست.

۲۸۷ هزار نفر در ۹ استان را همزمان با آمدنش (در اوایل فروردین ۱۳۹۸) آواره کرد. ۱۶ اســـتان از این کشـــور را تحت تأثیر قرار داد. ۹۶ نفر را به کام مرگ کشاند. علاوه بر ۶۷۵ هزار نفری (۹۶ هزار خانوار) را که به کمک‌های بشردوستانه نیازمند کرد، در مجموع ۱۰ میلیون نفر را تحت‌تأثیر ویرانی خود قرار داد، آن هم در کشـــوری که حتی قبل از سیل، خشکسالی تمام جانش را قبضه کرده بود و ۶٫۳ میلیون نفر از آن رنج می‌بردند. بیش از ۷۰ روز از سیل افغانســـتان می‌گذرد و هنوز بیشترین ویرانی مربوط به ولایت هلمند است، جایی که هزار بسته غذایی برای کمک به مردم در لیست اخیر اقلام غذایی توزیعی بوده اســـت. فدراســـیون بین‌المللی جمعیت‌های صلیب سرخ و هلال احمر استمداد اضطراری ۸ میلیون فرانک سوییسی خود را برای کمک به ۶۷۵ هزار نفر اعلام کرد. میرعبدالله راسخ بیست‌وشش ساله، عکاس جمعیت هلال احمر افغانی از اولین کسانی است که از سوی اداره حوادث جمعیت هلال احمر افغانستان به منطقه سیل‌زده اعزام شد. ترک خانه و آوارگی، عدم دسترســـی به غذا، آب و مراقبت درمانی از تجارب تلخی است که میرعبدالله در ماموریت ۱۵ روزه خود به مناطق سیل‌زده به «شهروند» می‌گوید.

میرعبدالله راسخ، عکاس افغانستانی در گفت‌وگو با «شهروند»:

عکس‌های امیدبخش برای جذب کمک بیشتر خیّران

•خبری که از شما در سایت فدراسیون بین‌المللی جمعیت‌های صلیب سرخ و هلال احمر منتشر شده بود، ترجمه و در روزنامه هم چاپ شد.

خیلی عالی است؛ دســـتتان درد نکند. من هم لحظه به لحظه صفحه اینستاگرام جمعیت هلال احمر ایران را دنبال می‌کنم؛ از سیل در خوزستان و بقیه استان‌های ایران.

•خود من صفحه اینستاگرام جمعیت هلال احمر افغانی را دنبال می‌کنم؛ اگر چه خیلی فعالیت ندارد.

به خاطر این است که در افغانستان اعتقاد زیادی بر تأثیر فضاها و شبکه‌های اجتماعی وجود ندارد و این یک واقعیت تلخ است.

•در کشور ایران خلاف این موضوع است؛ تأثیر فضای اجتماعی بسیار زیاد است.

من خیلی ناراحتم. ما آن‌قدر کار می‌کنیم و هیچ یک از این کارها دیده نمی‌شـــود. باور کنید کار کردن در افغانستان به قیمت جان ما تمام می‌شود. اکثر فعالیت‌های ما در مناطقی است که مخالفان مسلح قرار دارند. من خیلی مشتاقم که فعالیت‌هایمان را حتی در توییتر و اینستاگرام منعکس کنم.

•این خبر که هنوز افغانستان با جنگ دست‌وپنجه نرم می‌کند، تأسف‌بار است. ما همه امیدواریم جنگ و درگیری تمام شود.

ما هم؛ ۷۰ درصد شهرستان‌های افغانستان هنوز در دست مخالفان است. یک روزی خواهد رسید که فعالیت‌های ما به دور از ترس جان و به گونه‌ای احسن انجام خواهد شد.

•خوشحالم که همکاری در کابل پیدا کردم.

من خیلی دوســـتان بین‌المللی دارم که در هلال احمرها، صلیب سرخ و فدراسیون کار می‌کنند؛ اما باور کنید که احساس می‌کنم همه ما عضو یک فامیل هستیم چون هدفمان فقط و فقط کمک‌های بشردوستانه است.

•دقیقا؛ چه کسی از فدراسیون با شما گفت‌وگو کرد؟

خانم خوراتا فیمبو؛ کارمند فدراســـیون در کوالالامپور و در حال حاضر مستقر در افغانستان.

•چرا عکاس شدی؟

عکاس که شدی، نه تنها حس ظاهری انسان‌ها را یاد می‌گیری، حس باطنی آنها را هم یاد می‌گیری و می‌توانی که درد و حس آنها را به تصویر بکشی. من تنها نفری بودم که می‌توانستم درد و احساس باطنی سیل‌زدگان را بیان کنم.

•یعنی شما تنها عکاس بودی؟

بله؛ تنها عکاسی که به منطقه رفت من بودم و از نزدیک تمام درد و رنجی را که مردم می‌کشیدند دیدم.

•عاشق عکاسی هستی!

بله؛ با عکاسی به آرامش درونی می‌رسم. وقتی عکاسی می‌کنم و نتیجه ثمربخش از کارم می‌گیرم، احساس آرامش می‌کنم.

•چند سال داری؟

۲۶ سال.

•اسم کامل شما چیه؟

میرعبدالله راسخ.

•چرا از افغانستان مهاجرت کردی به پاکستان؟ چه سالی؟

سال ۱۹۹۸ در زمان جنگ‌های داخلی با خانواده‌ام مجبور به ترک وطن شدم. سال ۲۰۱۶ دوباره خانواده به افغانستان برگشتند.

•شما زودتر برگشته بودی؟

بله؛ من پیش از این که اقوامم به افغانستان برگردند، تنها به افغانستان آمدم.

•شـــما یک مهاجر بودی. دوری از جایی که به آن تعلق داشتی، چه حالی داشت؟

خب حس دوری از وطن خیلی دردآور بود؛ همین که برای بار اول در ســـال ۱۳۹۲ در خاک وطنم پا گذاشتم، احســـاس کردم که زنجیرهایی که به قلبم بسته شده بود، شکستند. فکر کردم که از زندان آزاد شدم.

•ســـال ۲۰۱۲ تنها برگشتی به افغانســـتان؛ چه چیزی باعث شد تنها به افغانستان برگردی؟

در کشور پاکستان اگر از یک نام خانوادگی مهاجر، دو شخص از یک خانواده در دانشگاه ادامه تحصیل کنند فقط یک نفر حق ادامه تحصیل داشت. برادر کوچک من در دانشگاه تحصیل می‌کرد؛ بنابراین من هم ناگزیر به وطن برگشـــتم تا تحصیلاتم را ادامه دهم. دانشگاه شخصی هزینه زیادی داشت، تقریبا یک ترم ۱۳۰۰ دلار آمریکایی.

•قبل از این که از افغانستان بری، جنگ روی زندگی‌ات چه تأثیری داشت؛ بر روی تحصیلات شما و خانواده، رفاه و زندگی عادی؟

بزرگترین تأثیرش همین بود که همه چیز را از دست دادیم؛ خانه و زمین و همه چیز. از وطن رفتیم و همه چیز فنا شد، در پاکستان دوباره زندگی را آغاز کردیم. ما زندگی با درآمد متوسطی داشتیم.

•متولد پاکستان هستی؟

بله؛ من در پاکستان در پیشاور به دنیا آمدم. اصلا افغانستان را ندیده بودم. برای اولین بار سال ۱۳۹۲ افغانستان را دیدم؛ هنگامی که در افغانستان جنگ شد، من به دنیا نیامده بودم، پدر و مادرم با هم ازدواج نکرده بودند که مهاجر شدند، در پاکستان ازدواج کردند و من هم در یکی از بیمارستان‌های آن کشور به دنیا آمدم.

•هم افغانستان و هم پاکستان؛ خودتو متعلق به کدوم میدونی؟

من افغانستانی هستم.

• بیست و چندی سال از زندگیت رو توی کشـــوری بودین که مال اونجا نبودین؛ چه زندگی پر ماجرایی!

تقدیر با ما چنین کرد. چندبار از طرف کشور پاکستان پیشنهاد شد که شناسنامه آن کشور را بگیرم اما رد کردم.

•چرا؟

آخرش باید می‌آمدم به افغانستان؛ مردم این دو کشور روابط چندان خوبی ندارند.

•میرعبدالله کی وارد هلال احمر افغانی شدی؟

۱۳۹۲؛ امسال سال هفتم است.

•قبل از اون رضاکار (داوطلب) جمعیت هلال احمر افغانی بودی یا از ابتدا کارمندشدی؟

خیر؛ قبل از آن در پاکستان زندگی می‌کردیم. مهاجر بودیم. همین که وارد افغانستان شدم، خواســـتم تحصیلاتم را ادامه بدهم، به همین سبب به دنبال کار هم گشتم که خوشبختانه موفق شدم به هلال احمر بروم. اولین مسئولیتی هم که داشتم، مسئول گزارش‌دهی برنامه آگاهی از خطرات مین بود.

•شما به محض ورود به افغانستان وارد هلال احمر افغانی شدی.

هلال احمر افغانی پست خالی داشت و من که به دنبال کار بودم، امتحان دادم و قبول شدم.

•در هلال احمر افغانی چند عکاس مشغول به کار هستند؟

فقط من. ما یک بخش انتشارات داریم و یک بخش ارتباطات و عکس بخش انتشارات بیشتر تمرکزش بر انتشارات کاغذی است. من مستقیما با بخش اداره حوادث ارتباط دارم.

•بیشتر به سیل افغانستان نزدیک بشیم. سیل افغانستان کی شروع شد؟

ماه اول سال ۹۸ که می‌شود دوم فروردین ۱۳۹۸.

•چند استان درگیر شدن؟

۹ استان؛ بلخ، جوزجان، کابل، هرات، بادغیس، هلمند، قندهار، غور، فراه.

•کی به منطقه اعزام شدی؟

ســـه یا چهار روز بعد. علت تأخیر هم دو مورد بود؛ اول زمان‌گیر بودن هماهنگی با مخالفان مسلح دولت و دوم از بین رفتن شاهراه‌ها.

•بیشتر توضیح بده لطفا.

ما هر زمان که از شهرستان‌ها و بخش‌های دولت خارج می‌شویم و به بخش‌های ناامن که تحت قلمرو مخالفان مسلح دولت قرار دارند، می‌رویم، باید با مخالفان مسلح دولت هماهنگ کنیم؛ یعنی آنها را خبر می‌کنیم چون امکان دارد برایمان خطر پیش بیاد. به آنها یادآور می‌شویم که ما از هلال احمر هستیم و در مناطق شما توزیع مواد غذایی و غیر غذایی را به عهده داریم. چون ممکن است آنها به شک این که ما از ارگان دیگری نباشیم، برایمان مشکل درست کنند. به جز هلال احمر بقیه ارگان‌ها اجازه ورود به مناطق تحت اثر مخالفان مسلح را ندارند.

•پس خیلی از مناطق سیل‌زده تو مناطق تحت تأثیر مخالفان مسلح بودند؟

دقیقا.

•می‌تونی بگی از اون ۹ استان، چند استان از این مناطق تحت نظر مخالفان هستند؟

مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها تحت نظر دولت هستند و بقیه روستاها تحت تسلط مخالفان.

•تأخیر و عدم دسترسی و هماهنگی برای مردمی که تحت تأثیر سیل بودن، خطرساز نمی‌شه؟

ما در هر استان تیم‌هایی داریم با نام تیم‌های شعب پاسخگویی به بحران؛ این تیم‌ها در سطح شعب زودتر از هر تیم نجات دیگری به حادثه پاسخ می‌دهند. از مردم هم که پرسیدیم، آنها گفتند رضاکاران و کارمندان هلال احمر افغانی از اولین کسانی بودند که در منطقه حاضر شدند.

•دو سه روز اول، از عمق فاجعه خبر داشتین؟

دفتر منطقه‌ای ما ظرف ۱۰ دقیقه خود را به محل رســـانده بودنـــد. ما تمام دفاتر منطقه‌ای را به ۷ شهرستان تقسیم کردیم و شعبه استان را دفتر نمایندگی می‌گوییم.

•به محل اعزام شدید؛ اولین جایی که رفتی، کجا بود؟

اول به دفتر نمایندگی رفتم، بعد از آن به دفتر شـــعبه و سپس به منطقه سیل زده (شمال و غرب) اعزام شدم.

•یعنی زرمست؟

نه؛ زرمست منطقه آسیب‌دیده نبود. جزیی از مسیر ما بود. مقصد اصلی بادغیس بود. ما حتی با خودرو از منطقه کوهستانی لامان گذشتیم تا بسته‌های غذایی را بین ۴۶۲

فائزه کابلی، عکاس خبری از روایت حضور چندین روزه‌اش در سیل گلستان می گوید

لطفا فراموششان نکنیم

دانشگاه شهر من، گرگان رشته عکاسی نداشـــت. به ناچار مهندسی معماری خواندم، اما رویای عکاسی از سرم بیرون نرفت. چاره‌ای نداشتم جز این که دوره‌های عکاسی را خصوصی بگذرانم. سال ۹۴ تا ۹۷ با یک پایگاه خبری استانی فعالیت داشتم. اسفند ۹۷ فعالیتم را با باشگاه خبرنگاران جوان آغاز کردم و اعزام برای عکاسی از سیل در بدو ورود من به باشگاه، نخستین ماموریت جدی و مهم من در ۲۶ ســـالگی و بعد از ۵ سال تجربه عکاسی بود. ۲۹ اسفند، آخرین روز از سال، از طرف باشگاه به آق‌قلا اعزام شدم. آن موقع سیلی در کار نبود. قرار بود تیمی از استانداری گلستان در صدر هیأتی بلندپایه از جمله اســـتاندار از سد وشمگیر و کانال کشی‌های آن برای پیشگیری از هر خطر احتمالی و طغیان و جاری شدن سیل بازدید کند. ۸ صبح اول فروردین از جمعیت هلال احمر استان گلستان با من تماس گرفتند و از آمادگی من برای عکاســـی هوایی که شیفتی بود و به راحتی نصیب هر کسی نمی‌شد، سوال کردند.

سیل آمد!

دوم فروردین بود که خبر جاری شدن سیل آق‌قلا همه جا پیچید. مقصد اول گنبد کاووس. سیل به آن‌جا رسیده و خسارت به بار آورده بود. از انبار جمعیت هلال احمر، اسکان اضطراری و توزیع اقلام عکس گرفتم. به سمت آق‌قلا حرکت کردم. ساعت ۱۰ بود. حدود ساعت ٤ بعدازظهر بود که به آق‌قلا رسیدیم. آب از پایین دســـت بالا نیامده بود و مسیرها همگی باز بودند. تا ســـاعت ۷ عصر در آق‌قلا ماندم و عکس گرفتم. صبح زود از گرگان راه می‌افتادم و شب بعد از کارم ساعت ۸-۷ به گرگان برمی‌گشتم. این کار هر شب بود. فاصله گرگان تا آق‌قلا حدود ۱۵ دقیقه بود که آن روز مشکلی برای برگشت نبود و حرکت ماشین‌ها بلامانع بود. سوم فروردین تصمیم گرفتم مجددا به آق‌قلا بروم. این بار اما حرکت ماشین‌ها ممکن نبود. راه‌های ورودی به شهر بسته شده بود. به آشیانه جمعیت هلال احمر رفتم و با بالگردی که بسته‌های امدادی برای مردم هم در آن بود، به طرف شهرک صنعتی پرواز کردیم. به شهرک رسیدیم. بقیه راه را باید با تراکتورهایی که امدادگران از آنها برای توزیع اقلام استفاده می‌کردند، طی می‌کردیم. ساعت حدود ۱۲ بود که به سمت آق‌قلا با تراکتور حرکت کردیم و وقتی برگشتیم ساعت از ٤ هم گذشته بود.

همه چیز را در خود حل کرد و برد!

باورش شـــاید سخت باشد اما آب، شـــهر را یکباره فرا گرفته بود. تنها تجهیزات حمل‌ونقل و جابه جایی، قایق و تراکتور بود. شیشه‌های تمامی مغازه‌ها شکسته بود. یادم می‌آید که شیشه‌های یک مغازه موبایل فروشی خرد شده و تمام گوشی‌ها روی آب شناور بودند. حتی زور یخچال‌های یک فروشگاه لوازم خانگی هم به آب نرسیده بود و یخچال‌های غول پیکر را در خود معلق کرده بود. روزهای نخست جمعیت هلال احمر کارش زیاد بود. جابه‌جایی مردم با قایق و تخلیه اضطراری، زحمت و زمان زیادی می‌برد. برای جابه‌جایی وسیله‌ای گیر نمی‌آمد. مجبور بودیم یا با ماشین کمک‌های مردمی جابه‌جا شویم یا با امدادگران جمعیت هلال احمر. مردم به هر جایی که می‌شد، پناه می‌بردند. قوش تپه، بلندترین تپه آق‌قلا که گلزار شهدا بود، یکی از آن پناهگاه‌ها بود که جمعیـــت هلال احمر هم چادرهایش را آن‌جا برپا کرده بود. مردم محلی آق‌قلا دام و حیوانات خود را که به گفته خودشان نزدیک به ۳ میلیارد ارزش داشـــت، آن‌جا نگهداری می‌کردند. روز ششم فروردین، یادم است که یکی از امدادگران جمعیت هلال احمر قصد داشت غذا بخورد، بلافاصله مسئول بالاتر او آمد و غذا را از دستش گرفت و گفت این غذا مال مردم اســـت، اجازه نداریم از غذایی که برای مردم تهیه شده است، بخوریم.

رئیس کمیته امدادنجاتم داد!

همان روز بود که اتفاق عجیبی برای من افتاد. پرویز فتاح، رئیس کمیته امداد امام خمینی(ره) قصد بازدید از مددجوهای ساکن آق‌قلا را داشت. از تهران برای بازدید آفیش شـــدم. وقتی به آق‌قلا رسیدیم، خود ایشان و خبرنگاران همراهشان را در تراکتور جا دادند. همگی چکمه پوشیده بودیم و داخل آب بودیم که ناگهان من بی‌اطلاع از این که زیر پایم جوی آب و خالی است، با دوربینی که تازه خریده بودم، درون آب افتادم که بلافاصله آقای فتاح سر من را گرفتند، اگر نگرفته بودند، سرم به بلوک‌های سیمانی جوی آب خورده بود. این ماجرای همان عکس معروفی اســـت که در ایام سیل پرسر و صدا شد و شوک عجیبی به من وارد کرد، چون دوربینم دیگر عکس نمی‌گرفت و تا روز هشـــتم من نتوانستم عکاسی کنم. روز هشتم تصمیم گرفتم به گمیشان بروم. تمامی راه‌ها بسته بود و حرکت فقط با پرواز ممکن بود. به آشیانه که رفتم به من گفتند به دلیل سفر ریاست جمهوری، امکان پرواز نیست. از آق‌قلا به گرگان رفتم، بعد به کردکوی، بندر ترکمن و از آن‌جا به خواجه نفس رفتم و از خواجه نفس با قایق‌های امدادی به گمیشـــان. ساعت حدود ٤ بود. درست فردای روزی که ماجرای واژگونی قایق ٦ شهید گمیشان به‌وقوع پیوست.

به من می‌گفتند نرو، مردم عصبانی هستند!

زمانی که به گمیشان رسیدم برخلاف این که به من می‌گفتند نرو، مردم عصبانی هستند و ممکن اســـت این عصبانیت برایت مشکلی ایجاد کند و پیشتر تجربه عصبانیت مردم را داشتم، با این حال به مسیر ادامه دادم و در میانه راه با یکی از امدادگران جمعیت هلال احمر که به ســـمت انبار با کامیون‌های امدادی در حرکت بود، همراه شدم. گمیشان که بودم، کم‌کم به خانه‌های مردم راه یافتم. به مردم می‌گفتم که آمده‌ام عکس‌هایتان را به همه